



<https://qhs.isu.ac.ir>

Bi-quarterly Journal of Quran and Hadith Studies
Vol. 19, No. 2, (Serial. 38), Summer 2026

10.30497/qhs.2026.249200.4251

Research Paper

Assessing the Authenticity of the *Tafsīr* Attributed to Imam Hasan al-‘Askarī (PBUH) on the Basis of Confidence in Transmission (*Wuthūq Ṣudūr*) and Shaykh al-Ṣadūq’s Testimonial Authentication

Seyed Mojtaba Hossein Nejad *
Saeid Ahmadi Fard **

Received: 17/10/2025

Accepted: 26/04/2026

Abstract

The *Tafsīr* attributed to Imam al-Hasan al-‘Askarī (A.S.) is an incomplete transmitted (*ma‘thūr*) commentary that is said to preserve the Imam’s teachings as recorded by two of his disciples over a period of seven years. Its authenticity has long been a matter of scholarly dispute. Since numerous religious rulings—particularly in the area of subsidiary legal questions (*furū‘ al-fiqh*)—are based exclusively on traditions preserved in this commentary, accepting or rejecting its narrations has significant implications for the derivation of Islamic legal rulings. This study examines the principal arguments advanced by both supporters and critics of the work and critically evaluates the objections raised against its authenticity. The findings indicate that previous assessments have not given sufficient consideration to the full range of evidence relevant to its probative value. In particular, the reliability of the transmitters appearing in Shaykh al-Ṣadūq’s chain of transmission to the *Tafsīr*, together with the reliance placed upon this work by prominent scholars such as Shaykh al-Ṣadūq, al-Tabrisī, Ibn Shahr Āshūb, and al-Rāwandī, provides sufficient grounds for confidence in the transmission (*wuthūq ṣudūr*) of its contents from the infallible Imam. Consequently, the traditions contained in this *Tafsīr* may be regarded as authoritative. Moreover, since the authority of these traditions derives intrinsically from cumulative scholarly attestation—particularly the Testimonial Authentication (*shahādah inḥilāliyyah*) of eminent authorities such as Shaykh al-Ṣadūq—the presence of a limited number of weak reports does not undermine the evidentiary validity of the remaining traditions contained in the work.

Keywords: *Tafsīr* attributed to Imam al-Hasan al-‘Askarī; *wuthūq ṣudūr* (confidence in transmission); Shaykh al-Ṣadūq; intrinsic probative authority; Testimonial Authentication.

© The Author(s) 2026.

* Associate Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, University of Mazandaran, Sari, Iran. (Corresponding Author). (m.hossainnezhad@umz.ac.ir)

** Assistant Professor, Department of Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, University of Mazandaran, Sari, Iran. (s.ahmadi@umz.ac.ir)



OPEN ACCESS



<https://qhs.isu.ac.ir>

دوفصلنامه علمی «مطالعات قرآن و حدیث»، سال ۱۹، شماره ۲، پیاپی ۳۸
بهار و تابستان ۱۴۰۵، صص ۱۷۳-۲۰۰

doi 10.30497/qhs.2026.249200.4251

مقاله پژوهشی

اعتبارسنجی تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام بر مبنای وثوق صدوری و شهادت انحلالی شیخ صدوق (ره)

سید مجتبی حسین نژاد *
سید احمدی فرد **

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۲۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۵/۰۲/۰۶

مقاله برای اصلاح به مدت ۱۲ روز نزد نویسندگان بوده است.

چکیده

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، به عنوان تفسیری ناتمام و ماثور و برگرفته از املائی فرزندان از تعالیم و فرموده های امام عسکری (ع) در طی هفت سال است. در اعتبار این تفسیر میان صاحب نظران، اختلاف نظر است. از آنجا که مستند تعداد زیادی از مسائل، خصوصاً فروعاً فقهی، روایاتی است که صرفاً در این تفسیر آمده است، لذا پذیرش و یا طرد روایات این تفسیر اثر غیر قابل انکاری در فرایند استنباط احکام خواهد داشت. در این نوشتار پس از تبیین شواهد و ادله مخالفین و موافقین و نیز اعتبارسنجی انتقادهای مخالفین، مشخص شد که در رابطه با این تفسیر به جمیع قرائن و شواهد موثر در حجیت آن توجه جدی نشده است، بلکه در این هنگام با توجه به شواهدی چون وثاقت راویان واقع شده در طریق سندی شیخ صدوق به تفسیر منسوب به امام عسکری (ع) و اعتماد بزرگانی چون شیخ صدوق، طبرسی، ابن شهر آشوب و راوندی به این تفسیر، وثوق به صدور مضمون روایات این تفسیر از معصوم (ع) حاصل شده و به تبع آن روایات این تفسیر حجت می باشند. با توجه به اینکه حجیت روایات در این تفسیر ذاتی می باشد و ناشی از شهادت انحلالی بزرگانی چون شیخ صدوق است، وجود بعضی از روایات ضعیف نمی تواند ضرری به حجیت روایات دیگر این تفسیر وارد کند.

واژگان کلیدی: تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، وثوق صدوری، شیخ صدوق، حجیت ذاتی، شهادت انحلالی.

* دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه مازندران، ساری، ایران. (نویسنده مسئول) (m.hossainnezhad@umz.ac.ir)

** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه مازندران، ساری، ایران. (s.ahmadi@umz.ac.ir)

طرح مسئله

تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) اثری ناتمام است که پس از پنج مقدمه، به روش روایی به شرح و تفسیر سوره‌های حمد و بقره تا آیه ۲۸۲ می‌پردازد. در آغاز این تفسیر روایاتی در مورد فضیلت‌های قرآن و تاویل و آداب قرائت قرآن و سپس فضائل اهل بیت (ع) آورده شده است. پس از آن به بحث‌های متعددی در رابطه مسائلی همچون سیره‌های پیامبر پرداخته است. این تفسیر مشتمل بر ۳۷۹ حدیث است. این تفسیر مورد بحث و مناقشه جدی میان صاحب‌نظران است و مباحث دیرینه‌ای را در حوزه کتاب‌شناسی به خود اختصاص داده است. از آنجا که مستند تعدادی از مسائل، خصوصاً تعدادی از فروعات فقهی، روایاتی است که صرفاً در این تفسیر آمده است بنابراین، پذیرش یا رد روایات موجود در این تفسیر، تأثیر چشمگیر و غیرقابل انکاری در فرآیند استنباط احکام خواهد داشت و این امر اهمیت موضوع پژوهش حاضر را دوچندان می‌سازد. بر این اساس تتبع در منابع فقهی امامیه و کشف نقش آفرینی روایات این کتاب در استنباط احکام فقهی، اهمیت روایات این تفسیر را بیش از پیش روشن خواهد کرد. جهت استحضار خواننده معروض می‌دارد:

۱- در باب اجتهاد و تقلید، دلیلی اعم از آیات و سیره و اخبار مبنی بر بودن عنوان تقلید به عنوان موضوع برای حکم وجود ندارد، مگر روایتی از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) (التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری (ع)، ۱۴۰۹ق، ص ۳۰۰) که در ضمن تفسیر آیه ۷۸ سوره بقره آمده است (فضلی، ۱۴۲۷ق: ۳۶). این روایت به صورت ذیل نقل شده است:

«فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالِفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقْلِدُوهُ»

مطابق با مضمون این روایت، هر کدام از فقها که نگهدار نفس خود و حافظ دینش باشد و با هواهای نفسانی مخالفت کرده، مطیع اوامر الهی باشد، عوام باید از او تقلید کنند. آیت الله خویی معتقد است که روایت مذکور با توجه به ضعف سند روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، قابلیت برای استناد را دارا نمی‌باشد (موسوی خویی، ۱۴۱۱ق، ص ۴۵).

نیز در باب اجتهاد و تقلید، فقها یکی از شرایط مرجع تقلید را عدالت دانسته‌اند. این بحث یکی از ابیات مهم در باب اجتهاد و تقلید می‌باشد. بسیاری از فقها چون آیت الله خویی معتقدند که اگرچه از جمله شرایط مجتهد مرجع تقلید، عدالت است، منتها تنها دلیلی که می‌تواند به عنوان مستند آن قرار گیرد، مرتکات متشرعه است. به طوری که هیچ یک از دلایل وارد شده در تقلید و حجیت فتوای مجتهد نمی‌تواند مستند آن قرار گیرند. ولی در عین حال روایتی چون «فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ...» از تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) نقل

شده است که می‌تواند دلیل بر اشتراط عدالت در مجتهد مرجع تقلید قرار گیرد که البته تبیین این روایت گذشت. فقها در نقد استدلال به این روایت بر اشتراط عدالت در مجتهد مرجع تقلید، بیش از همه سند این روایت را مورد مناقشه قرار داده‌اند (ر.ک: موسوی خویی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۸۴؛ جمعی از پژوهشگران، ۱۴۲۳ق، ج ۳۱، صص ۸۲-۸۴؛ مکی عاملی، ۱۴۱۴ق، صص ۳۶-۳۸).

روایت فوق که منبع اصلی آن تفسیر فوق است، در بسیاری از مواقع مورد استناد بسیاری از فقها و محققین از جمله شیخ انصاری (انصاری، ۱۴۱۵ق، ص ۲۴۱) در ابواب دیگر همچون باب قضا قرار گرفته است.

۲- در باب لقطه در رابطه با حکم مالکیت جواهرات یافته شده در بدن ماهی صید شده‌ای که توسط شخصی خریداری شده است، اختلاف نظر است؛ از اینکه ملکیت آن جواهرات یافت شده در شکم ماهی برای فروشنده ماهی است یا خریدار ماهی؟ تمامی روایاتی که مالک را مشتری می‌دانند غیر از روایت موجود در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) از نظر دلالتی و سندی ضعیف می‌باشند. اما روایت موجود در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) از نظر دلالتی صحیح بوده و به صورت دقیق بر ملکیت مشتری دلالت می‌کند. لذا اگر سند این روایت از باب اعتبار روایات منسوب به امام حسن عسکری (ع) صحیح باشد، می‌تواند به عنوان تنها مستند روایی در حکم به ملکیت جواهرات برای مشتری در این مسئله شمرده شود (سیفی، ۱۴۱۵ق، صص ۲۴۹-۲۴۴).

در انتساب این تفسیر به امام حسن عسکری (ع) محل اختلاف و نزاع بین اعلام فن می‌باشد و از ابتدای طرح آن در محافل علمی تاکنون مورد قضاوت های گوناگونی قرار گرفته است. به طوری که بعضی از صاحب نظران همچون محمدتقی مجلسی در رابطه با حجیت این تفسیر، آن را به صورت قطعی سخنان امام (ع) دانسته و در این مقام معتقد است: «کسی که با کلام ائمه (ع) سر و کار دارد می‌داند گفتار آنان است» (مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰). جزم به اعتبار این تفسیر در نزد علامه مجلسی به حدی است که بنابر ادعای محدث نوری این تفسیر در نزد علامه مجلسی در نهایت اعتبار است (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۸۹)، در حالی که برخی دیگر از جمله آیت الله خویی نه تنها صدور این روایات را مناسب با شان و مقام ائمه (ع) نمی‌دانند بلکه حتی انتساب برخی مطالبش را به عالمان و محققین بزرگ را نیز صحیح ندانسته اند (موسوی خویی، بی تا، ج ۱۳، ص ۱۵۷).

گرچه برخی از صاحب نظران چون محدث نوری (۱۴۰۷ق، صص ۱۸۶-۲۰۰)، موسوی خویی (۱۴۱۱ق، ص ۱۹۴؛ بی تا، ج ۱۸، صص ۱۶۱-۱۶۴) و حسینی طهرانی (۱۴۱۸ق، ج ۲، صص ۹۹-۱۱۳) همانطوری که در ضمن بحث روشن خواهد شد، آرای مختلفی در اعتبار و عدم اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) گردآوری نموده‌اند و در مجموع در رابطه با جایگاه این اثر و مولف آن دیدگاه ها و احتمالات مختلف و متناقضی

در فقه و حدیث شیعه مطرح شده است، ولی با این حال وضعیت این تفسیر با توجه به اینکه مستند تعدادی از مسائل به خصوص احکام شرعی قرار گرفته است، نیاز به تحقیق مستقل و جامع‌تری دارد تا بتوان کار دآوری را آسان نموده و پاسخی مناسبی در باب تقابل دیدگاه‌ها درباره اعتبار این تفسیر به دست آید.

در زمان حاضر نیز نوشته‌های متعددی در رابطه با این تفسیر نگاشته شده‌اند که از جمله آنها می‌توان به مقالاتی همچون: «رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری (ع)» از بلاغی، «بحثی درباره امام حسن عسکری (ع)» از استادی، «تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) در بررسی علامه شوشتری» از نفیسی، «سند تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)» از لطفی اشاره نمود. منتها تا جایی که نگارندگان جستجو نموده است، اکثریت قریب به اتفاق این مقالات با خدشه در سند و محتوای تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، یا آن را معتبر ندانسته‌اند و تعدادی کمی از آنها هم که این تفسیر را معتبر دانسته‌اند، به صورت گذرا از کنار آن گذشته‌اند. در حالی که نویسنده در این مقاله پس از بررسی شخصیت رجالی راویان روایات این تفسیر با گامی نو بر مبنای وثوق صدوری و حجیت ذاتی روایات که ناشی از شهادت بزرگان شیعه می‌باشد، به تحلیل و بررسی این تفسیر پرداخته و پس از مورد نقد قرار دادن اقوال و مستندات رقیب و پاسخ به اشکالات مقدر، در نهایت این تفسیر را معتبر می‌داند.

با توجه به وقوع اختلاف در انتساب این تفسیر به امام حسن عسکری (ع) و به تبع آن اختلاف در حجیت روایات این تفسیر، در این هنگام بهتر است با مراجعه به اسناد این تفسیر، به بررسی آن بپردازیم، چرا که قسمت اعظمی از قضاوت‌ها گذشته از متون آن، متکی بر سند این تفسیر است.

۱. بررسی طریق شیخ صدوق به تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)

۱-۱. راویان تفسیر منسوب به امام عسکری (ع)

با در نظر گرفتن سخنان شیخ صدوق می‌توان گفت که این تفسیر در واقع به عنوان املائی از ناحیه امام حسن عسکری (ع) در طی هفت سال به یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار می‌باشد (التفسیر المنسوب الی الإمام الحسن العسکری (ع)، ۱۴۰۹ق، صص ۹-۱۱). با مراجعه به طریق شیخ صدوق به روایات این تفسیر که در ابتدای این تفسیر آمده است، می‌توان گفت: راوی واسطه بین نقل شیخ صدوق و دو راوی نامبرده، محمد بن قاسم معروف به مفسر استرآبادی می‌باشد (التفسیر المنسوب الی الإمام الحسن العسکری (ع)، ۱۴۰۹ق، ص ۹). بر این اساس در مجموع چهار نفر به عنوان راویان این تفسیر شمرده می‌شوند.

۱-۱-۱. ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (شیخ صدوق)

ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی معروف به شیخ صدوق از علمای بزرگ و نام‌آور شیعه در قرن چهارم شمرده می‌شود و هیچ شکی در وثاقت وی شمرده نمی‌شود و تمامی صاحب‌نظران رجالی وی را امام ثقه جلیل‌القدر دانسته‌اند. در کتب رجالی شیعه در مورد وی تعبیری آمده که نه تنها حاکی از وثاقت و بزرگی و جلالت شان ایشان دارد، بلکه او را فراتر از توثیق قرار داده است (طوسی، ۱۳۷۳ش، ص ۴۳۹؛ نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۳۸۹).

۱-۱-۲. محمد بن قاسم مفسر استرآبادی

محمد بن قاسم مفسر استرآبادی معروف به مفسر استرآبادی از جمله اساتید شیخ صدوق شمرده می‌شود (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۲۷). به‌طوری که شیخ صدوق در بسیاری از مواقع به صورت ترضی یا ترحم احادیث از وی نقل می‌کند (صدوق، ۱۴۰۴ق، ج ۲، صص ۲۵۴ و ۲۶۷ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۳). ولی در عین حال در رابطه با شخصیت رجالی وی بین علمای شیعه اختلاف نظر بارزی وجود دارد:

الف: گروهی از علمای شیعه با استناد به اعتماد شیخ صدوق به مفسر استرآبادی و کثرت نقل شیخ صدوق از این راوی در کتب مختلف خود همچون: علل الشرایع، عیون اخبار الرضا(ع)، امالی، من لا یحضره الفقیه، معانی الاخبار، وی را موثق شمرده‌اند و به تفسیر نقل شده از طریق وی اعتماد جسته‌اند. مجلسی اول (۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰)، مجلسی دوم (۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۸)، شیخ حرّ عاملی (۱۴۰۹ق، ج ۳۰، صص ۱۸۷-۱۸۸)، محدث نوری (۱۴۰۷ق، ج ۵، صص ۱۸۶-۲۰۰) و بروجردی (۱۴۱۶ق، ج ۱، صص ۸۷-۸۸) از جمله بزرگان معتقد به این نظریه می‌باشند.

ب: گروهی دیگری از علما وی را ضعیف دانسته‌اند و به روایات نقل شده از وی همچون روایات این تفسیر، اعتماد نکرده‌اند. از جمله آنها که به نوعی در راس این گروه نیز قرار دارد (به نقل از قهبایی، ۱۳۸۷ق، ج ۶، ص ۲۵)، ابن غضائری است که وی را ضعیف و کذاب معرفی نمود (ابن غضائری، ۱۳۸۰ش، ص ۹۸). از متاخرین نیز علّامه حلّی (۱۳۸۱ق، صص ۲۵۸-۲۵۷) و میرداماد (۱۳۸۶ش، ص ۳۶۲) از ابن غضائری تبعیت نموده و مفسر استرآبادی را ضعیف دانسته‌اند (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۹۲؛ موسوی خویی، بی تا، ج ۱۸، ص ۱۶۳). نیز از معاصرین، سید خویی (موسوی خویی، بی تا، ج ۱۸، ص ۱۶۳) اگرچه جرح ابن غضائری را نپذیرفت، ولی در عین حال مفسر استرآبادی را موثق ندانست بلکه وی را مجهول دانسته و معتقد است که با توجه به عدم توثیق وی از ناحیه قدما، توثیق و تضعیف وی احراز نشده است.

وانگهی باید در نظر داشت که محمد بن قاسم استرآبادی از مشایخ شیخ صدوق بوده است و شیخ صدوق از او روایات کثیره‌ای نقل کرده است و کثرت روایت ثقه جلیل القدری چون شیخ صدوق از مفسر استرآبادی، می‌تواند، اماره بر وثاقت مفسر استرآبادی قرار گیرد (مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰؛ لنکرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۷۶)؛ چرا که گذشته از شمرده شدن کثرت نقل از ضعفای به عنوان وجه ضعف راوی، توجه به این نکته نیز حائز اهمیت است که اگر نقل زیاد راوی از فردی توثیق مروی عنه را به دنبال نداشته باشد، چنین نقلی به عنوان نقلی لغو شمرده شده و از شخص حکیم سر نمی‌زند (سبحانی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۴۷). بلکه با تمسک به این طریق گذشته از اثبات وثاقت راویان، می‌توان به راویان تضعیف شده در منابع رجالی نیز اعتماد نمود. امام خمینی پس از نقل روایتی که سهل بن زیاد در سلسله سند آن حضور دارد، چنین می‌نویسد:

با آن‌که سهل بن زیاد از سوی برخی رجال‌شناسان تضعیف شده است، اما پژوهشگر با بررسی دقیق در مجموعه روایات وی، به دلیل فراوانی نقل‌ها، انسجام و اعتبار محتوای آن‌ها، و توجه خاصی که مشایخ و بزرگان به این روایات داشته‌اند، به سطحی از اعتماد نسبت به این راوی دست می‌یابد که فراتر از اطمینانی است که از توثیق‌های رایج در علم رجال حاصل می‌شود. بر همین اساس، اعتبار ابراهیم بن هاشم، محمد بن اسماعیل نیشابوری و دیگر راویان مشابه، از این منظر ترجیح داده شده است (موسوی خمینی، بی تا، ج ۱، ص ۲۵۹).

گذشته از اینکه پذیرفتن ادعای سید خویی مبنی بر عدم توثیق محمد بن قاسم توسط قدما، نمی‌تواند دلیل بر ضعف و نقص این راوی شمرده شود، چرا که بسیاری از راویان بزرگ شیعه همچون: حسن بن ابی الحسن دیلمی صاحب إرشاد القلوب و فرات بن ابراهیم کوفی صاحب التفسیر به خاطر عوامل مختلفی همچون عجله و یا غفلت و یا نداشتن اطلاعات از قلم رجالپون و صاحب نظران شیعه جا مانده‌اند (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۱۴۹؛ اراکی، ۱۴۲۱ق، ج ۱، صص ۳۹۹-۳۹۸).

دلیلی دیگری که می‌تواند دلالت بر توثیق مفسر استرآبادی کند، ذکر ترضی و ترحم کثیر است (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۹۴). البته ممکن است گفته شود: آوردن عبارات دال بر ترضی و ترحم پس از ذکر نام مفسر استرآبادی از ناحیه شیخ صدوق نمی‌تواند توثیق این راوی را به دنبال داشته باشد، بلکه بر حسب اصطلاح نهایتاً دلالت بر مدح این راوی می‌کند. در پاسخ می‌توان گفت: کثرت ترضی و ترحم و تکرار آن از شخصی مثل شیخ صدوق می‌تواند مستلزم مدح اعلی و رضایت شیخ صدوق نسبت به مترضی عنه محسوب شود و به نوعی دلالت بر توثیق نماید. علاوه بر اینکه هیچ اثری از جرح مفسر استرآبادی در منابع رجالی کهن چون رجال و فهرست شیخ طوسی و رجال نجاشی و کشی و دیگر مشایخ جرح و تعدیل نیست. تنها در این میان می‌توان به جرح ابن غضائری اشاره

نمود، ولی باید در نظر داشت با اینکه شیخ صدوق از نظر زمانی مقدم بر ابن غضائری است و نزدیکتر به زمان مفسر استرآبادی است، بلکه از شاگردان مفسر استرآبادی به حساب می‌آید و در نتیجه می‌تواند آگاهتر نسبت به حال مفسر استرآبادی باشد، متعرض هیچ گونه تضعیفی نسبت به مفسر استرآبادی نشده است (مجلسی اول، ۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰)، بلکه چنانچه گذشت، در موارد کثیری ترحم و ترضی خود را نسبت به وی ابراز نموده است که این کثرت ترضی و ترحم می‌تواند حاکی از وثاقت وی نزد شیخ صدوق باشد. گذشته از اینکه مبنای تضعیفات ابن غضائری بر توهم غلو در حق بسیاری از ثقات و بلکه حتی در حق اجلای از ثقات است، لذا نمی‌توان به تضعیفات وی اعتنا نمود (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۹۴؛ لنکرانی، ۱۴۱۴ق، ص ۷۶). به طوری که بنابر اعتقاد میرداماد، ابن غضائری راویان را به سرعت تضعیف می‌کند و کثیرالرد است. وی در تضعیفاتش از حد اعتدال خارج شده، در نتیجه نمی‌توان به آن اعتماد نمود و حتی میرداماد در مورد وی، صفتی چون: «مسارع الی الجرح حرذاً، مبادر الی التضعیف شططاً؛ او در طعنه وارد کردن و تضعیف راویان به عمد سریع است و بدون دلیل تضعیف می‌کند»، به کار می‌برد (میرداماد، ۱۴۰۵ق، ص ۱۰۰). در یک نگاه کلی از مجموع سخنان صاحب‌نظران می‌توان استفاده نمود که گذشته از تردید در انتساب این کتاب رجالی به ابن غضائری (قهبایی، ۱۳۸۷ق، ج ۶، ص ۲۵)، تضعیفات ابن غضائری اجتهادی است، نه حسی و منشا تضعیفات او اموری چون اساتید و شاگردان راوی، مضمون روایاتی که نقل کرده، نقل روایات شاذ و غریب و امثال آن می‌باشد که محققان از علمای رجال برای تضعیف راوی کافی نمی‌دانند، لذا نمی‌توان به آنها اعتماد کرد؛ ولی اگر به اموری مانند نسب یا بلد یا شغل و زمان راوی اشاره کرده باشد، پذیرفته می‌شود (ترابی شهرضایی، ۱۳۹۰ش، صص ۱۲۶-۱۲۷).

البته ممکن است گفته شود، کثرت روایت شیخ صدوق از مفسر استرآبادی، مستلزم ثقه بودن وی نیست، بلکه چه بسا احتمال دارد از باب اصالة العدالة باشد، چنانچه آیه الله خویی نیز احتمال می‌دهد که اعتماد شیخ صدوق بر مفسر استرآبادی بواسطه کثرت نقل روایات از وی و نیز به کار بردن الفاظ دال بر ترضی برای وی، دلالت بر توثیق مفسر استرآبادی نداشته نباشد، بلکه ممکن است که این اعتماد از باب اصالة العدالة باشد (موسوی خویی، بی تا، ج ۱۸، ص ۲۶۳). در پاسخ از این مناقشه به صورت خیلی مختصر می‌توان گفت: احتمال وجود مبنای اصالة العدالة در عمل به روایات در بین قدماء همچون شیخ صدوق مورد نقد اساسی است، چرا که در بین متقدمین و حتی متاخرینی چون علامه حلی، هیچ کسی نیست که به مجرد عدم إحراز فسق بدون ضمیمه کردن أمارات وثاقت بنا را بر أصالة العدالة گذارده باشد (سند، ۱۴۲۹ق، ص ۱۴۷). علاوه بر این در موارد مختلفی شیخ صدوق توثیق و تضعیفات استاد خود را ملاک قرار داده است (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۹۰)، که این خود گویای آن است که وی

طبق اصاله العداله قضاوت نکرده است. آیت الله سبحانی در این رابطه می‌نویسد: اگر شیخ صدوق طبق مبنای اصاله العداله راویان را توثیق یا تضعیف می‌کند در این صورت چه ضرورتی دارد رأی و نظر خود را بر توثیقات استاد خود (ابن ولید) مبتنی سازد (سبحانی، ۱۴۱۰ق، ص ۲۹۵). در روایات نیز عدالت به عنوان اصل پذیرفته نشده است، بلکه در روایتی چون موثقه ابن ابی‌یعفور از امام صادق(ع) (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۳، صص ۳۸-۳۹)، امام(ع) عدالت را درباره مسلمان اصل ندانسته، بلکه به بررسی میزان پای‌بندی افراد به ظواهر اسلام و شریعت امر کرده است، تا حسن ظاهری او احراز گردد و از این رهگذر عدالت وی کشف شود.

۱-۳. یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار

همانطور که گذشت، در صدر تفسیر آمده است که این تفسیر در واقع املائی از ناحیه امام حسن عسکری(ع) به مدت هفت سال به ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار می‌باشد که این دو پس از فرا گرفتن این تفسیر و بازگشت به استرآباد، آن را برای مفسر استرآبادی نقل نموده‌اند (التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری(ع)، ۱۴۰۹ق، صص ۹-۱۱). نامی از این دو راوی در منابع رجالی قدما برده نشده است و تنها در این میان ابن غضائری تعبیر «رجلین مجهولین» را در مورد آنها آورده است (ابن غضائری، ۱۳۸۰ش، صص ۹۸). تعدادی از متأخرین (حلی، ۱۳۸۱ق، ص ۲۵۷؛ میرداماد، ۱۳۸۶ش، ص ۳۶۲) و معاصرین (سید خویی، بی تا، ج ۱۸، ص ۱۶۳) نیز همین تعبیر را در مورد این دو راوی آورده‌اند. در مقابل، عده‌ای از صاحب‌نظران این دو را موثق دانسته‌اند به طوری که بعضی از آنها افتخار شاگردی این دو نزد امام حسن عسکری(ع) را دلیل بر شان و منزلت بالای این دو و در نتیجه وثاقت آن دو شمرده‌اند (مامقانی، ۱۳۴۹ق، ج ۳، ص ۳۰۵). بعضی دیگر نیز همچون آیت‌الله بروجردی به دلیل اعتماد شیخ صدوق و طبرسی به این دو راوی و نیز تشیع آنها، به این تفسیر اعتماد نموده است و حتی کل آن را در تفسیر خود آورده است (بروجردی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۲۱۵).

به نظر می‌رسد، با توجه به اینکه جرحی از ناحیه رجالیون وارد نشده است، بلکه نهایت چیزی که از کلام ابن غضائری می‌توان استفاده نمود، مجهولیت این دو راوی است و از طرفی شیخ صدوق نیز به صورت کثیر از این دو راوی نقل روایت نموده و به آنها اعتماد جسته است، اضافه بر اینکه شیخ صدوق و طبرسی نیز از این دو راوی تعبیر به شیعه امامیه نموده‌اند، در نهایت می‌توان این دو راوی را موثق دانست.

۱-۲. بررسی تناقضات سندی طریق شیخ صدوق به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع)

باید در نظر داشت با امعان نظر در طریق شیخ صدوق به روات تفسیر امام حسن امام حسن عسکری(ع) اشکالات متعددی خودنمایی می‌کند به طوری که موجب تردید در انتساب تفسیر فوق به امام حسن عسکری می‌شود، لذا چاره ای جز پاسخ به این اشکالات نیست.

۱-۲-۱. اشکال اول: وجود تردید در نقل مستقیم از امام(ع)

مشخص نیست که یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار خودشان به صورت مستقیم و بدون واسطه از امام(ع) روایات را نقل نموده‌اند یا اینکه از طریق پدران شان از امام(ع) روایات را برای مفسر استرآبادی نقل کرده‌اند؟ چنانچه گذشت، با در نظر گرفتن دلالت صریح صدر این تفسیر، فرزندان (یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار) به عنوان راوی این تفسیر از امام(ع) تلقی می‌شوند، از اینکه پدران یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار آن دو را نزد امام حسن عسکری(ع) گذاشته و خود به دریاشان برگشته و آن دو به مدت هفت سال تحت تعلیم و تربیت امام(ع) بوده‌اند و این تفسیر نیز در واقع به عنوان املائی حاصل از تعلیم امام(ع) به فرزندان در طی این هفت سال می‌باشد (التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری(ع)، ۱۴۰۹ق، ص ۹). ولیکن شیخ صدوق در کتب دیگری چون من لا یحضره الفقیه (صدوق، ۱۴۱۳ق، ج ۲، ص ۳۲۷)، امالی (صدوق، ۱۳۷۶ش، صص ۱۱-۷۵-۱۷۴) و عیون اخبار الرضا(ع) (صدوق، ۱۴۰۴، ج ۲، صص ۲۴۱-۲۵۴-۲۷۰-۲۷۳) در هنگام بیان طریق خود به این تفسیر، پدران این دو راوی را واسطه در نقل می‌داند.

پاسخ: ممکن است نسخه‌ای که هم اکنون به آن دسترسی داریم، غیر از نسخه‌ای باشد که در دستان شیخ صدوق بوده است (تستری، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۲۱۳). آنچه که می‌تواند به عنوان موید این توجیه در نظر گرفته شود، سخنان طبرسی در ابتدای احتجاج می‌باشد، چرا که وی به نقل از شیخ صدوق در هنگام بیان سند روایات خود در این کتاب از تفسیر امام عسکری(ع)، یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار را بدون هیچ‌گونه واسطه‌ای، راوی در نقل روایات از امام عسکری(ع) می‌داند (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۶). بر این اساس سند بیان شده از طبرسی در احتجاج، عین همان سندی است که در صدر تفسیر امام عسکری(ع) ذکر شده است. از این رو، می‌توان احتمال داد که منشأ این آشفتگی، قدمت نسخه اولیه، تعدد نویسندگان آن، و نیز خطاهای نساخان باشد. چنان‌که آقا بزرگ تهرانی در تبیین این مسئله چنین اظهار می‌دارد: «آیا تصریح به روایت دو فرزند از امام عسکری(ع) که در بخش میانی کتاب تفسیر آمده، در مقایسه با آنچه در مقدمه کتاب ذکر شده، موجب یقین و اطمینان نمی‌شود که این تفسیر، حاصل املا و تعلیم امام(ع) به فرزندان بوده است؟ فرزندان آن حضرت باقی ماندند تا

معارف قرآن را از طریق تفسیر امام(ع) فراگیرند و طی هفت سال ملازمت با ایشان، آن را به نگارش درآوردند؟ بدیهی است که عبارت "عن أبویهما" در تمامی اسنادی که این قید در آن‌ها آمده، افزوده‌ای است که باید زائد تلقی شود. از همین رو، مشاهده می‌شود که طبرسی در ابتدای کتاب احتجاج، هنگام ذکر اسناد مربوط به این تفسیر، عبارت "عن أبویهما" را حذف کرده است. به همین دلیل نیز در نسخه چاپ‌شده در تهران به سال ۱۲۶۹ هجری قمری، مصححان با حذف این عبارت زائد، به اصلاح سند تفسیر اقدام کرده‌اند. (آقا بزرگ طهرانی، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۲۹۲). در نتیجه نمی‌توان با استناد به اینکه آیا ابو یعقوب یوسف بن محمد بن زیاد و ابو الحسن علی بن محمد بن سیار خود راوی کتاب هستند یا پدرانشان، صحت انتساب این تفسیر را به امام(ع) زیر سؤال برد.

۱-۲-۲. اشکال دوم: آشفتگی در نحوه اخذ روایات

یک سری آشفتگی‌ها و ابهاماتی در چگونگی اخذ روایات توسط فرزندان (یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار) در روایات این تفسیر مشاهده می‌شود. از باب نمونه در رابطه با تفسیر آیه ۸۳ سوره بقره، در لابه لای تفسیر امام حسن عسکری(ع) از این شریفه، روایات و سخنان منقول امام حسن عسکری(ع) از پدران را آورده و بیان داشته: «قال: و کنا عند الرضا(ع)...» (التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری(ع)، ۱۴۰۹ق، ص ۳۶۱) و حال آنکه متکلم این سخنان مشخص نیست از اینکه سخنان از ناحیه امام عسکری(ع) بوده یا از فرزندان. چگونه ممکن است که آن دو فرزند یا یکی از آن دو امام رضا(ع) را درک کند و در حال عین با توجه به خصوصاتی که در صدر این تفسیر در رابطه با فرزندان گفته شده است، به مدت هفت سال افتخار شاگردی امام حسن عسکری(ع) را داشته باشد؟ همچنین اگر متکلم سخنان فوق فرزندان یا یکی از آن دو باشند، چرا اخذ حدیث در قالب «سمعت» آورده نشد؟ (بلاغی، ۱۴۰۹ق، ص ۱۴۵)

پاسخ: مرجع ضمیر فاعلی در واژه «قال» در عبارت «قال: و کنا عند الرضا(ع)»، شخصی از خواص شیعه می‌باشد و آنچه که می‌تواند به عنوان موید این مطلب در نظر گرفته شود، اشاره امام(ع) به مطلب در صدر روایت سابق بر این روایت است (التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری(ع)، ۱۴۰۹ق، صص ۳۵۹-۳۶۱). گذشته از اینکه ممکن است یک سری واژگانی در متن این تفسیر افتاده باشد، همان‌طوری که طبرسی نیز به آن اشاره داشته است: «و بالاسناد الذی تکرّر عن ابی الحسن العسکری علیه السّلام قال: دخل علی ابی الحسن الرضا علیه السّلام رجل ...» (طبرسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲، صص ۴۴۰).

۱-۲-۳. اشکال سوم: انتساب تفسیر به امام هادی(ع) و ضعیف بودن راویان آن

طبق نقل ابن غضائری، این تفسیر از شیخ صدوق از مفسر استرآبادی به عنوان شخصی کذاب و وی نیز از دو راوی تحت عنوان یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار به عنوان راویان مجهول که از پدرانیشان نقل نموده و آن ها نیز از امام ابو الحسن الثالث(ع) (امام هادی) روایت نموده‌اند (ابن غضائری، ۱۳۸۰ش، ص ۹۸). علامه حلی نیز از سخنان ابن غضائری تبعیت کرده و همچون ابن غضائری پس از تضعیف راویان طریق مذکور، این تفسیر را منسوب به امام ابو الحسن الثالث(ع) می‌داند (حلی، ۱۳۸۱ق، ص ۲۵۷).

پاسخ: همان‌طور که به صورت مفصل گذشت، راویانی چون: مفسر استرآبادی، یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد بن سیار موثق شناخته می‌شوند. نیز به نظر می‌رسد که ابن غضائری در انتساب این تفسیر به امام هادی(ع) دچار سهو شده است، چرا که این تفسیر همان‌طوری که در بیان طریق شیخ صدوق و نیز طبرسی گذشت، منسوب به امام حسن عسکری(ع) است و چه بسا اینکه منشا خطا ابن غضائری می‌تواند ناشی از اشتراک لقب «عسکری» بین امام هادی(ع) و امام حسن عسکری(ع) باشد (تستری، ۱۴۰۱ق، ج ۱، ص ۲۱۳).

۱-۲-۴. اشکال چهارم: جعلی بودن تفسیر

ابن غضائری در ادامه سخنان خود معتقد است که این تفسیر توسط سهل دیباجی از پدرش جعل شده و مشتمل بر احادیثی است که از نظر عقائد و مذهب مردود شناخته می‌شوند (ابن غضائری، ۱۳۸۰ش، ص ۹۸).

پاسخ: به نظر می‌رسد که نظریه فوق صحیح نباشد، چرا که همان‌طوری که گذشت نامی از سهل دیباجی در طریق سندی این تفسیر برده نشده است و ظاهراً ابن غضائری تنها کسی است که معتقد به این نظریه است و چه بسا بعضی از صاحب‌نظران نظریه فوق را افترائی بیش نمی‌دانند (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۹۵؛ موسوی خویی، بی‌تا، ج ۱۸، ص ۱۶۳).

شیخ حر عاملی با توجه به دو مناقشه اخیر به این نتیجه می‌رسد که تفسیری که توسط ابن غضائری مورد طعن قرار گرفته شده است، غیر از تفسیری است که مورد اعتماد شیخ صدوق قرار گرفته شده است، چرا که تفسیر مذکور در کلام ابن غضائری از امام هادی(ع) است، در حالی که تفسیر مورد اعتماد شیخ صدوق، از امام حسن عسکری(ع) است و نیز راوی تفسیر مذکور در کلام ابن غضائری، سهل دیباجی و پدرش می‌باشند (ابن غضائری، ۱۳۸۰ش، ص ۹۸)، در حالی که اثری از این دو راوی در سلسله سندی که شیخ صدوق برای تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) ذکر نموده است، نیست. لذا این تفسیر مورد اعتماد شیخ صدوق غیر از تفسیر مذکور در سخنان ابن غضائری است و طعن فقها نسبت به آن وارد نیست (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۳۰، صص ۱۸۷-۱۸۸).

۲. بررسی طریق ابن شهر آشوب به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)

ابن شهر آشوب در اثر خود معالم العلماء چنین آورده است: «حسن بن خالد برقی، برادر محمد بن خالد برقی، از جمله آثارش تفسیری منسوب به امام حسن عسکری (ع) است که در ۱۲۰ جزء، بر اساس املا و تعلیم آن حضرت نگاشته شده است.» (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۰ق، ص ۳۴).

ابن شهر آشوب در مواضع متعدد از مناقب نیز روایات‌هایی را از تفسیر امام حسن عسکری (ع) نقل نموده است (ابن شهر آشوب ۱۳۷۹ش، ج ۲، صص ۳۲۹ و ۳۱۳ و ۳۰۰). بعضی از صاحب‌نظران چون میرداماد در این مورد معتقد است که حسن بن خالد برقی صاحب تفسیر مذکور در سخنان ابن شهر آشوب، به اتفاق جمیع علما از روایان ثقه شمرده شده و دارای کتب معتبری است (میرداماد، ۱۳۸۶ش، ص ۳۶۲). همو در چند سطر بعد، بیان داشته است: «تفسیر محمد بن قاسم مفسر استرآبادی، که از مشایخ روایی ابوجعفر بن بابویه شمرده می‌شود و از سوی علمای علم رجال ضعیف‌الحديث تلقی شده است، اثری است که وی آن را از دو راوی مجهول‌الحال نقل کرده و ایشان نیز آن را به ابوالحسن ثالث امام هادی (ع) نسبت داده‌اند. برخی افراد فاقد تخصص کافی، این اسناد را معتبر می‌پندارند؛ حال آن‌که واقعیت امر آن است که این تفسیر، اثری ساختگی بوده و به ابومحمد بن سهل بن احمد دیباجی نسبت داده شده است. این اثر مشتمل بر احادیث منکر و اخبار ساختگی بوده و هم از نظر محتوا و هم از حیث سند، انتساب آن به امام معصوم (ع) جعلی و بی‌اساس است» (میرداماد، ۱۳۸۶ش، ص ۳۶۲).

وانگهی محدث نوری معتقد است که سند تفسیر منحصر در طریق مفسر استرآبادی نیست، بلکه طریق دیگری چون طریق حسن بن خالد نیز وجود دارد. بدون شک حسن بن خالد ثقه بوده (نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۶۱؛ حلی، ۱۳۸۱ق، ص ۴۳) و از آنجایی که برادرزاده وی یعنی احمد بن محمد بن خالد برقی، راوی کتب وی می‌باشد، و از طرف دیگر نیز طرق مشایخ به وی صحیح است (طوسی، بی تا، ص ۴۹)، در مجموع می‌توان طریق حسن بن خالد برقی را صحیح دانست. علاوه بر اینکه تفسیر امام حسن عسکری (ع) تفسیر کبیری است؛ و منحصر در سوره «فاتحه» و مقداری از سوره «بقره» نیست (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۸۸).

به نظر می‌رسد، شکی در صحت سخنان ابن شهر آشوب نباشد، چرا که وی از عالمان ثقه جلیل‌القدر بوده و کتاب معالم العلماء وی از مصادر ثانویه رجال و تکمله‌ای بر فهرست شیخ طوسی است (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۰ق، ص ۲)، خصوصاً آنکه هیچ یک از علمای معاصر وی و یا حتی بعد از وی بر خلاف وی نگفته است. لذا در صورتی که ثابت شود تفسیر با سند محمد بن قاسم، بعضی از آن تفسیر ۱۲۰ جلدی با سند حسن بن خالد است که از آن باقی مانده است، در این صورت (بر فرض اینکه طریق محمد بن قاسم ضعیف شمرده شود) امکان تصحیح سند

با توجه به طریق حسن بن خالد برقی به روایات این تفسیر وجود دارد. ابن شهر آشوب در شرح حال شیخ صدوق، یکی از کتب شیخ صدوق را تفسیر ناتمام دانست (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۰ق، ص ۱۱۲). با توجه به جمع آوری تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) توسط شیخ صدوق و از طرفی با توجه به ناقص بودن این تفسیر، می توان گفت مراد از تفسیر ذکر شده در سخنان ابن شهر آشوب، تفسیر امام حسن عسکری (ع) است، زیرا ابن شهر آشوب معالم العلماء را در فهرست کتب شیعه و نام های نویسندگان آنها چه کتب قدیمی و چه کتب جدید نگاشته است. به گفته او اگرچه شیخ طوسی در آن زمان، کتاب بی نظیری در این باب نوشت، ولی باید گفت در این کتاب، مختصر مطالب اضافی و فوایدی هست که می تواند متمم ای بر کتاب شیخ طوسی باشد (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۰ق، ص ۲). لذا از آنجایی که ابن شهر آشوب در مقام احصاء کتب بزرگان است، ذکر نکردن نام کتاب تفسیر منسوب به امام حسن عسکری آن هم از شخصیت معروفی مثل شیخ صدوق و ذکر نمودن عبارت «التفسیر و لم یتمه» در کتابش (ابن شهر آشوب، ۱۳۸۰ق، ص ۱۱۲)، می توان به این نتیجه رسید که مراد از «التفسیر و لم یتمه»، تفسیر منسوب به امام حسن عسکری است. با حفظ این مطلب با توجه به اینکه تفسیر موجود در بردارنده بخش کوچکی از تفسیر کل قرآن است و ظاهراً اجزاء دیگر این تفسیر مفقود است، بعید به نظر نمی رسد که تفسیر موجود بخشی از تفسیر ۱۲۰ جلدی باشد که ابن شهر آشوب آن را از جمله کتابهای حسن بن خالد می داند. منقولات وی از تفسیر موجود در مناقب نیز حاکی از آن است که وی نسخه تفسیر موجود را در اختیار داشته است (ابن شهر آشوب، ۱۳۷۹ش، ج ۲، صص ۳۲۹-۳۱۳-۳۰۰). از این رو در صورت تعدد تفاسیر (خصوصاً با توجه به اینکه تمامی روایت های منسوب به تفسیر امام حسن عسکری در مناقب، در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری که توسط شیخ صدوق جمع آوری شده است وجود دارد) حتماً ابن شهر آشوب با توجه به اینکه هدفش احصاء کتب بزرگان است، متذکر تعدد این دو تفسیر می شد، در حالی که وی اشاره به تعدد این تفسیر در کتابش نکرده است.

ممکن است گفته شود: احتمال دارد که مراد از عسکری در سخنان ابن شهر آشوب، امام هادی (ع) باشد نه امام حسن عسکری (ع)، چرا که امام هادی (ع) نیز ملقب به «صاحب عسکر» و «عسکری» می باشد، به ویژه با در نظر گرفتن این که حسن بن خالد، دوران حضور امام علی النقی (ع) را درک کرده و از ملازمان آن حضرت بوده است، این امکان برای وی فراهم بوده تا در طول این مدت، تمامی مطالب تفسیری را که امام هادی (ع) به صورت املا بیان فرموده اند، گردآوری و به نگارش درآورد (آقا بزرگ طهرانی، ۱۴۰۶ق، ج ۴، ص ۲۸۶). در پاسخ باید گفت اگرچه امام هادی (ع) نیز ملقب به «صاحب عسکر» و «عسکری» می باشد و عسکر لقب مشترک میان امام هادی (ع) و امام حسن عسکری (ع) است از آن جهت که خلفای بنی عباس آن ها را از سال ۲۳۳ به سامراء (عسکر) برده و

تا آخر عمر پربرکتشان در آنجا، آن‌ها را تحت نظر قرار دادند. منتها پذیرش این احتمال که مراد از عسکری در سخنان ابن شهر آشوب امام هادی(ع) است، با توجه به ادله اصولی صحیح نیست؛ زیرا ملقب بودن امام یازدهم(ع) به عسکری از باب کثرت استعمال از شهرت بیشتری برخوردار است، چنانچه این مطلب با مراجعه به روایات و کتب دانشمندان و بزرگان دین و حتی عرف مردم قابل احراز است. از اینکه در تمامی این موارد نوعاً در اکثریت مواقع در هنگام نام بردن از امام یازدهم، لقب عسکری را برای آن بزرگوار متذکر می‌شوند، در حالی که متذکر این واژه در هنگام نام بردن از امام هادی(ع) نمی‌شوند، لذا واژه عسکری از باب کثرت استعمال منصرف به امام یازدهم(ع) است. توضیح اینکه منشأ انصراف، ممکن است یکی از امور سه‌گانه ذیل باشد که عبارتند از: غلبه وجودی، اکملیت و کثرت انس. در مورد غلبه وجودی، انصرافی در کار نیست و حداکثر یک ظهور بدوی و متزلزل پدید می‌آید که با اندک تأملی زائل می‌شود. در رابطه با اکملیت نیز باید گفت که صرف اکمل افراد بودن سبب انصراف نیست و گرنه در عالم هیچ مطلقى قابل استناد نبود چرا که «ما من مطلق إلّا و له فرد اکمل». لذا انصراف در این دو قسم بدوی و متزلزل است. چون ظهور عبارتست از شدت و انس لفظ با معنی، به‌طوری‌که وجه و عنوان و مرآت آن معنی قرار گیرد، که کثرت استعمال تنها علت این ظهور شمرده می‌شود نه مجرد غلبه و یا اکملیت معنا. لذا با توجه به اینکه کثرت وجودی و یا اکملیت منشأ انصراف بدوی است نه انصراف محکم، نمی‌تواند موجب عدم انعقاد ظهور شود، بلکه تنها انصراف ناشی از کثرت استعمال که تحت عنوان انصراف مستقر شمرده می‌شود و بر خلاف انصراف ناشی از دو قسم قبلی با توجه به اینکه به مرحله ظهور رسیده است، می‌تواند موجب عدم انعقاد اطلاق شود (آخوند خراسانی، ۱۴۰۹ق، ص ۷۲؛ جزائری، ۱۴۱۵ق، ج ۱، صص ۴۵۳-۴۵۴؛ ایروانی، ۱۳۷۰ش، ج ۱، ص ۱۰۰). در بحث حاضر نیز گرچه اطلاق واژه عسکری شامل امام دهم و یازدهم می‌شود، ولی باید در نظر داشت تمسک به این اطلاق تنها در صورتی است که انصراف به امام یازدهم(ع) به طوری که ناشی از کثرت انس لفظ با معنا است، وجود نداشته باشد. در حالی که در اینجا این انصراف محقق است، چرا که در اکثر روایات و کتب دانشمندان و حتی عرف، واژه عسکری در مورد امام یازدهم(ع) استعمال می‌شود (کلباسی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۶۳۹). در نتیجه با اثبات ظهور انصراف از باب کثرت انس که از اقسام انصراف‌های بدوی نیست، بلکه مستقر است و مانع از تمسک به اطلاق شمرده می‌شود، در مجموع می‌توان مراد از واژه عسکری را امام یازدهم(ع) دانست.

بر این اساس اگر تفسیر مذکور در سخنان ابن شهر آشوب منسوب به امام هادی(ع) باشد و به تبع آن این تفسیر غیر از تفسیر جمع آوری شده توسط شیخ صدوق شمرده شود، حتماً می‌بایست ابن شهر آشوب در کتابش

که هدف از تدوین آن احصاء کتب بزرگان است، متذکر آن می‌شد، لذا متذکر نشدن وی حاکی از اتحاد این دو تفسیر و منسوب بودن تفسیر مذکور در سخنان ابن شهر آشوب به امام حسن عسکری (ع) است.

۳. نظریه مختار در اعتبار تفسیر امام حسن عسکری (ع)

در فرآیند اعتبارسنجی روایات، محور اصلی صرفاً اثبات وثاقت راویان سند حدیث نیست؛ بلکه آنچه بر اساس مقتضای بنای عقلا اهمیت دارد، حصول وثوق به صدور روایت از معصوم (ع) است. تنها در صورت تحقق این وثوق، روایت واجد اعتبار تلقی شده و قابلیت استناد و عمل خواهد داشت. از این رو، معیار اصلی در ارزیابی صحت روایت، دستیابی به وثوق صدوری است و بررسی وثاقت راویان، صرفاً به عنوان مقدمه‌ای برای نیل به این وثوق مورد توجه قرار می‌گیرد (موسوی خمینی، ۱۳۷۶ق، ج ۳، ص ۲۹۱؛ سبحانی، بی تا، صص ۶۰-۶۱). با حفظ این مبنا، و با توجه به بررسی‌های صورت گرفته پیرامون راویان طریق شیخ صدوق در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، می‌توان گفت که افزون بر اثبات وثاقت راویان سند، امکان حصول وثوق به صدور روایات این تفسیر از معصوم (ع) نیز فراهم است. نیز علاوه بر وثاقت راویان سند، شواهد دیگری را نیز می‌توان در حصول وثوق به صدور روایات این تفسیر از معصوم (ع) به آن افزود که از جمله آنها اعتماد بزرگانی چون شیخ صدوق (۱۴۰۴ق، ج ۲، صص ۲۳۱-۲۴۱-۲۵۲-۲۵۴-۲۶۱-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۳-۲۷۹)، طبرسی (۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۶۴)، قطب الدین راوندی (۱۴۰۹ق، ج ۲، صص ۵۱۹)، حسن بن سلیمان حلی شاگرد شهید اول (حلی، ۱۴۲۴ق، صص ۲۰-۲۳)، شهید ثانی (۱۴۱۸ق، صص ۱۹-۲۶)، مجلسی اول (۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰)، مجلسی دوم (۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۸) و بسیاری از فقهای دیگر، به این تفسیر می‌باشد. به طوری که مجلسی اول آن را از گنج‌های الهی دانسته است.

لذا با توجه به اینکه این کتاب در نزد فقیهی چون شیخ صدوق معتبر بوده و به آن اعتماد نموده است، می‌توان گفت که احادیث این تفسیر در نزد وی صحیح است. از آنجایی که شیخ صدوق از قدماست، معیار صحت روایت در نزد وی، وثوق به صدور روایت از معصوم (ع) است و به تبع آن اعتماد وی بر روایات این تفسیر مقتضی آن است که وی وثوق به صدور روایات این تفسیر از معصوم (ع) دارد. اعتماد شیخ صدوق بر تفسیر امام حسن عسکری (ع) بی‌تردید بر ضمانت و عهده‌داری وی نسبت به صحت صدور روایات مندرج در این تفسیر و مجزی بودن عمل به آنها از عصر وی تا هر زمانی دلالت دارد. اگر ما از مجموع این نکات نتیجه بگیریم که اعتماد شیخ صدوق بر تفسیر مذکور در واقع شهادتش بر صحت و اعتبار روایات این تفسیر است، ممکن است کسی از این اعتماد که در واقع نوعی شهادت است و نیز قرائنی دیگر که در اثبات صحت احادیث تفسیر امام حسن عسکری (ع)

بیان شد، اطمینان به صدور روایات این تفسیر از معصوم (ع) پیدا کند. چنانچه فقهای همچون شهید ثانی (۱۴۱۸ق، صص ۱۹-۲۶)، مجلسی اول (۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰) و ... چنین اطمینانی برای آنها حاصل شد.

با در نظر گرفتن مجموعه قرائن و شواهد پیش گفته، می توان چنین نتیجه گرفت که اعتماد شیخ صدوق به تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) در واقع نوعی شهادت بر صحت و اعتبار روایات مندرج در آن تلقی می شود. این اعتماد، همراه با سایر قرائن مطرح شده در اثبات اعتبار احادیث این تفسیر، چه بسا می تواند زمینه ساز حصول اطمینان به صدور روایات آن از معصوم (ع) برای گروهی از افراد باشد. همان طوری که این اطمینان برای تعدادی از فقها از جمله شهید ثانی (۱۴۱۸ق، صص ۱۹-۲۶)، مجلسی اول (۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰) حاصل شده است.

بر این اساس شیخ صدوق به عنوان فردی موثق و جلیل القدر با آن همه مقام شامخ علمی زمانی که روایات تفسیر امام حسن عسکری (ع) را نقل می کند، می توان وثوق به صدور روایات آن تفسیر از معصوم (ع) حاصل نمود. آنچه که مهم است، وثوق به صدور روایات تفسیر مذکور و اعتبار روایات آن است و بررسی حال و وثاقت راویان تنها از باب وثوق به صدور روایات از معصوم (ع) بوده است. لذا می توان نتیجه گرفت که حتی اگر با توجه به مبنای شیخ صدوق وثاقت راویان از منظر شیخ صدوق اثبات نشد، باز هم مشکلی نیست؛ چرا که همان طوری که گذشت، مهم وثوق صدوری بوده و اعتماد و نقل شیخ صدوق از روایات این تفسیر، مقتضی وثوق صدوری به روایات آن تفسیر است. از اینکه وی بر اساس مجموعه ای از قرائن، به صدور روایات این تفسیر از معصوم (ع) وثوق یافته است، در غیر این صورت، یعنی در فرض عدم حصول وثوق به صدور، اعتماد به روایات این تفسیر با وثاقتش ناسازگار است. به منظور تقویت مدعای فوق با استناد به سخنان مجلسی اول، مجلسی دوم و محدث نوری، به دیدگاه های ایشان در این مورد ارجاع داده می شود.

مجلسی اول در خصوص تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) چنین اظهار نظر کرده است:

تصور ناسازگاری این تفسیر با شأن امام، صرفاً یک توهم است؛ چرا که هر فردی که با سبک و سیاق گفتار امامان (ع) آشنا باشد، درمی یابد که این سخنان از خود حضرت صادر شده است. افزون بر این، فقهای چون شهید ثانی و شیخ صدوق نیز بر این اثر اعتماد کرده اند (مجلسی، ۱۴۰۶ق، ج ۱۴، ص ۲۵۰).

مجلسی دوم نیز در تأیید اعتبار این تفسیر می نویسد:

تفسیر امام عسکری (ع) از آثار شناخته شده در میان متون حدیثی است و شیخ صدوق با اعتماد به آن، روایاتی را از این کتاب نقل کرده است. هرچند برخی از محدثان نسبت به این اثر نقدهایی مطرح کرده اند، اما باید توجه داشت که شیخ صدوق، به عنوان یکی از برجسته ترین محدثان، هم از نظر تخصص در حدیث و هم از حیث نزدیکی

زمانی به این اثر، نسبت به منتقدان جایگاه برتری دارد. افزون بر این، بسیاری از علمای شیعه بدون هیچ گونه طعن یا نقدی، روایاتی از این تفسیر نقل کرده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۸).

محدث نوری نیز در تأیید اعتبار این تفسیر، دیدگاه شماری از محققان برجسته شیعه از جمله وحید بهبهانی، سید هاشم بحرانی، مجلسی اول و دوم، شیخ سلیمان بحرانی و محمد جعفر خوانساری را نقل کرده و تأکید می‌کند که اصحاب ما، از جمله ابن بابویه، روایاتی از این تفسیر نقل کرده‌اند. وی همچنین یادآور می‌شود که شیخ صدوق از جمله کسانی است که در آثار خود متعهد بوده که تنها روایات صحیح و مستند را نقل کند (نوری، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۸). شیخ صدوق در آثار شاخص خود، همچون *مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه* و *عيون أخبار الرضا*، به کرات از روایات این تفسیر بهره جسته است که خود شاهی بر اعتبار و وثاقت این اثر نزد وی به شمار می‌آید. در مقابل، کسانی که توثیق و تضعیف روایات را صرفاً در چارچوب معیارهای کتاب‌شناختی رجالین متقدم (همچون نجاشی) می‌پندارند، ممکن است به دلیل فقدان تصریح در کتب رجالی، در اعتبار روایات این تفسیر تردید کنند؛ حال آنکه اعتماد شیخ صدوق بر این اثر، قابل اعتنا و مقدم بر دیدگاه‌های رجالی سایرین است. شیخ صدوق به عنوان فقیهی متبع، ناقد بصیر و آگاه به مصادر حدیثی، در مقام ارزیابی اخبار، از اشراف علمی ممتازی برخوردار است که جایگاه وی را در فرآیند اعتبارسنجی روایات، متفاوت از دیدگاه تخصصی عالمانی نظیر نجاشی قرار می‌دهد (سند، ۱۳۹۴ش، ج ۲، ص ۲۶)؟!

البته پذیرفتن اعتبار روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) ممکن است اشکالاتی به شرح ذیل را به همراه داشته باشد:

۳-۱. اشکال اول: مخالفت با بنای مرسوم

ممکن است گفته شود تفسیر مذکور همانطوری که از نامش پیداست، منسوب به نام مبارک امام حسن عسکری (ع) است، در حالی که سیره و بنای مرسوم بر آن نبوده که پس از املا و نوشتن کتاب، نوشته مورد نظر به امام (ع) نسبت داده شود، چرا که هرگز نوشته‌ای منسوب به عنوان معصوم (ع) در جایی ذکر نشد و این می‌تواند موجب استبعاد انتساب این تفسیر به امام حسن عسکری (ع) تلقی شود؟

پاسخ: اولاً: چنین بنایی مشهود نیست، بلکه حتی خلاف آن ثابت شده است. از جمله اینکه نامه‌ای که امام صادق (ع) برای عبدالله نجاشی ولی اهواز نگاشته است که نجاشی در رجال خود به این نکته متذکر شد (نجاشی، ۱۳۶۵ش، ص ۱۰۱). در روضه کافی نیز آمده است که امام صادق (ع) آن نامه را برای اصحاب خود نگاشته و آنها را به مدارس و عمل به مضمون آنها سفارش نموده است (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۸، ص ۲). شهید ثانی نیز به این

نامه در کشف الریبه اشاره نموده است (شهید ثانی، ۱۴۲۱ق، ص ۹۲). شیخ حر عاملی در وسائل الشیعه در اوائل کتاب تجارت به این نامه به نقل از شهید ثانی اشاره نمود (حر عاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۱۷، ص ۲۰۷). بر این اساس نامه مذکور می‌تواند استبعاد انتساب این تفسیر به نام مبارک امام حسن عسکری(ع) را برطرف نماید (کلباسی، ۱۴۲۲ق، ج ۲، صص ۶۳۳-۶۳۴).

ثانیا: با توجه به دلایلی که گذشت مبنی بر انتساب این تفسیر به امام حسن عسکری(ع)، می‌توان با توجه به دلایل مذکور، خلاف این اصل را پذیرفت.

۳-۲. اشکال دوم: مخالفت تعدادی از روایات این تفسیر با کتاب، سنت، عقل و قطعیات تاریخی

ممکن است گفته شود این تفسیر مشتمل بر تعدادی از روایات است که بر خلاف کتاب خدا و اصول دین و مذهب و سنت و روایات وارد شده از ائمه(ع) و نیز بر خلاف عقل و قطعیات تاریخی شمرده می‌شوند و در مجموع می‌توان گفت که مشتمل بر منکرات و اکاذیبی است که به هیچ قابل توجیه و تاویل نمی‌باشند. چنانچه محقق تستری (تستری، ۱۴۰۱ق، ج ۱، صص ۱۵۲-۲۲۸) به تعدادی از این روایات اشاره نموده است. از جمله این موارد می‌توان به کشته شدن مختار توسط حجاج بن یوسف ثقفی اشاره نمود (التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری(ع)، ۱۴۰۹ق، صص ۵۴۷-۵۵۵)، در حالی که کشته شدن مختار بواسطه مصعب بن زبیر از مسلمات تاریخی شمرده می‌شود، لذا روایات این تفسیر چطور می‌تواند با ملاک-های اعتبار حدیث سازگاری داشته و قابل اعتماد باشند (داوری، ۱۴۱۶ق، ص ۲۸۴)؟

پاسخ: اشکال فوق مهم‌ترین اشکال بر اعتبار تفسیر مذکور است و به عنوان مهم‌ترین عامل در عدم اعتبار تفسیر مذکور تلقی می‌شود و به تبع آن پاسخ دقیقی را می‌طلبد. در پاسخ می‌توان گفت:

اولاً: وجود روایت های شاذ منحصر در این تفسیر نیست، بلکه در کتب معتبر دیگری چون کافی نیز وجود دارد که از جمله این موارد عبارتند از:

۱- بر اساس نقل امام صادق(ع)، هنگامی که پیامبر اکرم (ص) به دنیا آمد، چند روزی را بدون تغذیه از شیر سپری کرد. در این مدت، ابوطالب او را بر سینه خود نهاد و خداوند متعال در سینه ابوطالب شیر جاری ساخت. بدین‌سان، کودک چند روز از شیر ابوطالب تغذیه کرد تا آن‌که ابوطالب، حلیمه سعدیه را یافت و کودک را به وی سپرد (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۱، ص ۴۴۸).

۲- امام صادق(ع) فرمود «حسن بن علی پنجاه زن را طلاق داد. تا آن‌که حضرت علی(ع) در کوفه بپا خاست و فرمود: ای کوفیان! به حسن دختر ندهید؛ زیرا بسیار طلاق می‌دهد. مردی بر پا خاست و گفت: به خدا سوگند،

چنین می‌کنیم. او فرزند رسول خدا(ص) و فاطمه(س) است، اگر خواست همسرش را نگه می‌دارد و اگر نخواست طلاق می‌دهد (کلینی، ۱۳۶۳ش، ج ۶، ص ۵۶).

بطلان موارد فوق با وجود اینکه از مسلمات است، نمی‌تواند موجب لطمه به اعتبار کتاب کافی شود. چنانچه میرزای نوری در پاسخ به مناقشه فوق پس از اشاره به وجود روایتی از کافی که در آن گفته شده است یزید به قصد حج وارد مکه شده است، می‌نویسد:

اهل سیره و تاریخ بر خلاف واقعه فوق اتفاق نظر دارند، چنانچه مجلسی در بحارالانوار گفته است که این خبر اشکال دارد، چرا که معروف در تاریخ آن است که یزید ملعون پس از خلافتش از شام خارج نشده تا اینکه مرد و به جهنم واصل شد (نوری، ۱۴۰۷ق، ج ۵، ص ۱۹۸).

ثانیاً: مراد از صحت و حجیت روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع)، حجیت ذاتی آن روایات است؛ یعنی با توجه به وثاقت راویان قرار گرفته در طریق شیخ صدوق به این تفسیر و معتمد بودن این تفسیر در نزد اجلای از علما چون شیخ صدوق، طبرسی، ابن شهر آشوب و قطب الدین راوندی، وثوق به صدور روایات این تفسیر از معصوم(ع) حاصل می‌شود و به تبع آن حجت می‌گردد. بنابراین، اگر برخی از روایات مندرج در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) با یکدیگر یا با روایات صحیح موجود در منابع معتبر حدیثی دچار تعارض باشند، یا از حیث دلالت دچار اضطراب بوده و با کتاب خدا، سنت قطعی صادره از معصومان(ع)، عقل یا مسلمات تاریخی در تضاد قرار گیرند، بی‌تردید با اعمال قواعد اصولی همچون قواعد باب تعارض، تعادل و ترجیح و سایر مبانی اجتهادی، از حجیت فعلی ساقط خواهند شد. با این حال، چنین مواردی خدشه‌ای به مدعای ما مبنی بر اثبات حجیت ذاتی روایات این تفسیر وارد نمی‌سازد؛ چرا که هدف ما اثبات اصل حجیت ذاتی مجموعه روایات منسوب به امام حسن عسکری(ع) است، در حالی که آنچه در فرض تعارض یا اضطراب دلالتی رخ می‌دهد، صرفاً سلب حجیت فعلی از برخی روایات خاص است، نه نفی اعتبار ذاتی کل مجموعه. لذا وجود این دسته از روایات نمی‌تواند اعتبار ذاتی روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری(ع) را که از وثوق به صدور حاصل می‌شود، از بین ببرد و باعث عدم اعتماد به روایات آن تفسیر شود.

به عبارت دیگر، اعتماد بسیار زیاد شیخ صدوق به این تفسیر (چنانچه تفصیل آن گذشت)، لازمه اش شهادت و خبر دادن شیخ صدوق به اعتبار این تفسیر و در واقع نوعی شهادت به صحت روایات این تفسیر می‌باشد و چه بسا حتی اعتماد شیخ صدوق به روایات این تفسیر، به صورت دلالت مطابقی بر شهادت شیخ صدوق بر اعتبار و صحت روایات این تفسیر دارد. از آنجایی که این شهادت به هر یک از روایات این تفسیر قرار گرفته است، انحلالی است

و به تعداد روایات کتاب تفسیر امام حسن عسکری (ع) انحلال پیدا می‌کند. اعتبار این شهادت تا زمانی پابرجاست که علم به عدم حجیت روایت خاصی حاصل نشده باشد. بنابراین، در هر موردی که به‌طور خاص علم به عدم حجیت یک روایت به‌دست آید، تنها در همان مورد خاص، شهادت از اعتبار ساقط می‌شود و به‌تبع آن، از آن روایت صرف‌نظر می‌گردد. این امر به هیچ‌وجه موجب تزلزل یا بی‌اعتباری شهادت نسبت به سایر روایات نخواهد شد. از این‌رو، با توجه به انحلالی بودن شهادت به صدور روایات در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، موارد استثنایی از این دست نمی‌توانند خدشه‌ای در اصل حجیت سایر روایات وارد سازند. چنانچه شیخ طوسی در کتاب رجال خود، نسبت به وثاقت برخی راویان شهادت می‌دهد، اما در موردی خاص، این شهادت با نظر مخالف نجاشی تعارض پیدا می‌کند. در چنین حالتی، صرفاً در همان مورد خاص، به دلیل تعارض و تساقط، از شهادت شیخ صرف‌نظر می‌شود؛ اما این تعارض موجب بی‌اعتباری کلی شهادت شیخ در سایر موارد نمی‌گردد. به عبارت دیگر، تعارض در یک مورد، موجب سقوط عام شهادت نمی‌شود، بلکه تنها در همان مورد خاص، حجیت آن منتفی است.

به بیان دیگر، حجیت ذاتی روایات «تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)»، به معنای بی‌نیازی از بررسی سندی است؛ چرا که گواهی شیخ صدوق و اطمینان به صدور این روایات از معصوم (ع)، فی‌نفسه حجت‌آور است. با این حال، چنانچه مفاد برخی از این روایات با یکدیگر یا با روایات معتبر دیگر منابع حدیثی دچار تعارض شود، و یا به دلیل اضطراب در دلالت، با اصول قطعی فقهی، اعتقادی یا تاریخی در تضاد باشد، از طریق قواعد باب «تعادل و ترجیح» و سایر مبانی اصولی، حجیت فعلی آن روایات خاص ساقط می‌گردد. این امر خدشه‌ای به مدعای ما «حجیت ذاتی» روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) است، وارد نمی‌سازد؛ زیرا ادعای ما ناظر به حجیت ذاتی روایات است، در حالی که نفی حجیت در موارد یادشده، مربوط به حجیت فعلی (به دلیل وجود مانع معارضه یا اضطراب) است.

البته ممکن است گفته شود که شهادت و خبر شیخ صدوق محتمل الحدس می‌باشد و به تبع آن پذیرفته نمی‌شود، منتها در اصول فقه مبنای «حجیت اخبار محتمل الحس و الحدس» نزد اکثریت صاحب‌نظران پذیرفته شده است. به این بیان که وقتی شخصی خبری دارد که مفادش حسی است، در حالی که احتمال دارد «مخبر به» آن را از راه حدس و یا از راه حس به دست آورده باشد، خبرش نزد عقلا حجت است، یعنی مهمترین دلیل بر حجیت این دسته از شهادتات که احتمالی حدسی بودن نیز در آن می‌باشد، بنای عقلاست (خراسانی، ۱۴۰۹ق، صص ۲۸۹ و ۲۹۰).

عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۹۷؛ صدر، ۱۴۰۸ق، ج ۲، صص ۲۰۳ و ۲۰۴). لذا هنگام شک در حدسی یا حسی بودن شهادت، اصل بر حسی بودن آن شهادت و خبر است.

ثالثاً: مطابق با سیره صاحب نظران خصوصاً فقها، اینطور نبود که اگر فرازی از روایت به دلیل مخالفت با قرآن یا سنت یا عقل و یا اجماع نادرست بود و از حجیت برخوردار نبود، به طور کلی از کنار آن روایت می‌گذشتند، بلکه اگر قسمتی از آن صحیح بود، به آن قسمت عمل کرده و مبنای فتوای خود قرار می‌دادند (شهید اول، ۱۴۱۴ق، ص ۲۷۶؛ فیض کاشانی ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۳۰؛ آملی، ۱۳۸۰ش، ج ۱، ص ۲۳۰؛ سبحانی، ۱۴۱۸ق، ج ۲، ص ۱۶۳). لذا اگر یک حدیث طولانی باشد، اما صدر و ذیل و وسط آن هر یک از فقرات آن، همانند جمله‌های متعدد استقلال مفهومی دارند می‌توان آنها را تقطیع و تبیض نمود (فیض کاشانی ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۲۳۰). بر این اساس خروج بعضی از اجزای خبر از حجیت، تمام خبر را از حجیت خارج نمی‌کند، چرا که خبر به منزله اخبار متعدد است (نجفی، ۱۴۲۱ق، ج ۲، ص ۳۰۵) و اعمال حجیت برای فقره‌ای از خبر به جهت تعبد از طرف شارع، اقامه اجماع و عمل فقها امر معمول و ضروری است (عراقی، ۱۴۲۱ق، ص ۲۲۰؛ موسوی خویی، ۱۴۲۸ق، ج ۲، صص ۷۹۵-۷۹۶). بدون شک یکی از مناط‌ها و ملاک‌های حجیت خبر، بنای عقلا است و بر همین اساس می‌توان تبعیض در روایت را حجت دانست. به عبارت دیگر به همان مناطی که اصل خبر حجت است علماً تبعیض در اصل خبر را قبول دارند. اگر حجیت اخبار آحاد از باب بنای عقلا باشد که به مناط اطمینان به صدور بدان عمل می‌کنند از باب تعبد شرعی، ممکن است شارع مقدس ما را به بعضی از مضمون خبر متعبد سازد و حکم به صدور آن کند و نسبت به بعضی دیگر از مضمون متعبد نسازد. نیز وقتی که با ادله‌ای چون بنای عقلا ثابت شد که اصل چنین خبری حجت است، بدون شک می‌توان به کمک حجیت ظواهر بر فقره‌های یاد شده استدلال نمود، چرا که هر فقره‌ای از حدیث که دارای مفهوم مستقلی است دارای ظاهر مستقلی نیز می‌باشد که حجت است. بنابراین لازم نیست که در یک حدیث که دارای جملات مستقل است، همه جملات حجت باشند تا اینکه آن حدیث حجت گردد. در هر کجا که بتوان روایات دربردارنده احکام را به روایات متعدد انحلال کرد، هر کدام از حجیت افتاد دیگر قسمت‌ها حجت است (موسوی خویی، ۱۴۲۶ق، ج ۱، ص ۱۹۴). بر این اساس سقوط یکی از فقرات از حجیت موجب سقوط فقرات دیگر از حجیت نمی‌شود بلکه مقتضای سیره عقلا و حجیت ظواهر آن است که اگر بخشی از مدلول یک دلیل که مورد قبول عرف و شرع قرار گیرد، می‌تواند کاشف از حکم شرعی باشد و دلیلی بر ترک همه بخش‌های مقبول و غیرمقبول نداریم (موسوی خویی، ۱۴۱۷ق، ج ۴، صص ۳۶۱-۳۶۲). چنانچه شیخ صدوق در مقام عدم اثبات برتری فرشتگان بر انبیا(ص) و ائمه(ع)، گفتار و حکایت محمد بن بحر الشیبانی را از کتاب او نقل می‌کند، و لیکن به

قسمت‌هایی از آن ایراد نیز وارد می‌کند (صدوق، ۱۳۸۵ ش، ج ۱، ص ۲۷). با حفظ این مطلب، اگر تعدادی از روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) به طور کل و یا قسمت‌هایی از آن مخالف با کتاب خدا و یا سنت و یا عقل و یا مشتمل بر مطالب کذب و غلو و منکرات بود، دلیل بر طرح و بی‌اعتباری احادیث دیگر نمی‌باشد، چرا که روایات دیگر مشمول ادله حجیت خبر و وثوق به صدور آن از معصوم (ع) می‌باشند. در پایان تبیین پاسخ‌ها به اشکال دوم، ذکر این نکته از محدث نوری نیز جهت اثبات مدعای فوق قابل توجه است؛ ایشان در این باره گفته‌اند: چطور ممکن است این مناکیر بر شیخ صدوق که رئیس محدثین شمرده می‌شود، مخفی بماند، ولی با این وجود به روایات این تفسیر اعتماد کند؟ شیخ صدوق از مناکیر به شدت اجتناب می‌نمود و نیز آگاه به آن‌ها بوده است. همچنین مانوس با سخنان ائمه (ع) و نزدیک به عصر ائمه (ع) بوده و نیز تسلط بسیار در اخراج متون احادیث ائمه (ع) داشته و کتاب وی نیز از کتب معتمد شیعه شمرده است (نوری، ۱۴۰۷ ق، ج ۵، ص ۱۸۹).

نتایج تحقیق

۱- در اعتبار این تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) میان صاحب‌نظران اختلاف بارزی وجود دارد. گروهی روایات این تفسیر را با توجه به صحت طریق شیخ صدوق به آن، معتبر دانسته، در حالی که گروه دیگر با خدشه در طریق سندی آن، حاضر به پذیرفتن روایات این تفسیر نشده‌اند.

۲- پس از نقد و بررسی ادله طرفین، با مبنا قرار داد وثوق صدوری، می‌توان با در نظر گرفتن شواهدی، وثوق به صدور مضمون روایات این تفسیر از معصوم (ع) حاصل نمود. از جمله این شواهد، دو شاهد ذیل می‌باشد:

شاهد اول: تمامی راویان واقع شده در طریق شیخ صدوق به تفسیر امام حسن عسکری (ع) یعنی محمد بن قاسم، یوسف بن محمد بن زیاد و علی بن محمد سیار، از جهت دلایلی همچون کثرت نقل شیخ صدوق از آنها، موثق می‌باشند. / شاهد دوم: تعداد زیادی از صاحب‌نظران بزرگ شیعه چون شیخ صدوق، ابن شهر آشوب و طبرسی به این تفسیر، اعتماد نموده و روایت‌های آن را نقل نموده‌اند.

۳- با وجود تعدادی از روایات متعارض با کتاب خدا و یا سنت قطعی صادره از معصومین (ع) و یا عقل و یا مسلمات تاریخی، نمی‌توان تمامی روایات این تفسیر را نادیده گرفت؛ زیرا مراد از صحت و حجیت روایات تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)، حجیت ذاتی آن روایات است که ناشی از شهادت انحلالی بزرگانی چون شیخ صدوق است و به تبع آن وجود بعضی از روایات باطل نمی‌توان ضرری به حجیت روایات وارد کند بلکه این دسته از روایات متعارض با اعمال قواعدی چون قواعد اصولی باب تعارض، تعادل و ترجیح و سایر مبانی اجتهادی،

از حجیت فعلی ساقط می‌شوند و سلب حجیت فعلی این دسته از روایات منافاتی با اعتبار ذاتی مجموعه روایات تفسیر ندارد.

کتاب‌نامه

قرآن کریم

- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ق)، *کفایة الأصول*، قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
- آقا بزرگ طهرانی، محمد حسن (۱۴۰۶ق)، *الذریعه*، بیروت: دارالاضواء.
- آملی، میرزا محمد تقی (۱۳۸۰ش)، *مصباح الهدی فی شرح العروه الوثقی*، تهران: مولف.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۸۰ق)، *معالم العلماء*، نجف: منشورات المطبعة الحیدریه.
- ابن شهر آشوب، محمد بن علی (۱۳۷۹ش)، *مناقب آل‌ابی طالب (ع)*، قم: علامه.
- ابن غضائری، احمد بن حسین (۱۳۸۰ش)، *الرجال*، قم: دارالحديث.
- اراکي، محمدعلی (۱۴۲۱ق)، *کتاب الصلاة*، قم: دفتر مؤلف.
- استادی، رضا (۱۳۶۴ش)، «بحثی درباره امام حسن عسکری (ع)»، *مجله نورالعلم*، شماره ۱۳، صص ۱۳۶-۱۱۸.
- انصاری، مرتضی بن امین (۱۴۱۵ق)، *القضا و الشهادات*، قم: المؤتمر العاملی.
- ایروانی، علی (۱۳۷۰ش)، *نهایة النهایة فی شرح الکفایة*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- بروجردی، سید حسین (۱۴۱۶ق)، *تفسیر الصراط المستقیم*، قم: موسسه انصاریان.
- بلاغی، محمد جواد (۱۴۰۹ق)، «رساله حول التفسیر المنسوب الی الامام العسکری (ع)»، *مجله نور علم*، ش ۱۳، صص ۱۵۲-۱۳۴.
- ترابی شهرضایی، اکبر (۱۳۹۰ش)، *پژوهشی در علم رجال*، قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی.
- تستری، محمدتقی (۱۴۰۱ق)، *الاخبار الدخیله*، تهران: مکتبه الصدوق.
- التفسیر المنسوب إلی الإمام الحسن العسکری (ع)* (۱۴۰۹ق)، قم: مدرسه الإمام المهدي (عج).
- جزائری، سید محمد جعفر مروج (۱۴۱۵ق)، *منتهی الدرایة فی توضیح الکفایة*، قم: موسسه دارالکتاب.
- جمعی از پژوهشگران (۱۴۲۳ق)، *موسوعة الفقه الاسلامی*، قم: موسسه دایره المعارف فقه اسلامی.
- حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق)، *وسائل الشیعه*، قم: موسسه آل‌البیت (ع).
- حسینی طهرانی، محمد حسین (۱۴۱۸ق)، *ولایه الفقه*، بیروت: دار المحججه البیضا.
- حلی، حسن بن سلیمان (۱۴۲۴ق)، *المختصر*، قم: شریعت.
- حلی، حسن بن یوسف (۱۳۸۱ق)، *خلاصه الاقوال*، نجف: دارالذخائر.
- داوری، مسلم (۱۴۱۶ق)، *اصول علم رجال*، قم: مؤلف.

- راوندی، سعید بن عبد الله (۱۴۰۹ق)، *الخراج و الجرائح*، قم: مؤسسه امام مهدی (عج).
- سبحانی، جعفر (بی تا)، *اصول الحديث و احكامه فی علم الدرايه*، قم: نشر اسلامی.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۰ق)، *کلیات فی علم الرجال*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- سبحانی، جعفر (۱۴۱۸ق)، *نظام القضاء و الشهاده*، قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- سند، محمد (۱۴۲۹ق)، *بحوث فی مبانی علم الرجال*، قم: مدين.
- سند، محمد (۱۳۹۴ش)، *سند العروه الوثقی (الاجتهاد و التقليد)*، تهران: دارالکوخ.
- سیفی، علی اکبر (۱۴۱۵ق)، *دلیل تحریر الوسیله (احیاء الموات و اللقطه)*، قم: جامعه مدرسین.
- شهید اول، محمد بن مکی (۱۴۱۴ق)، *غایه المراد*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۲۱ق)، *کشف الریبه*، بیروت: لبنان.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۸ق)، *منیة المريد*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- صدر، محمد باقر (۱۴۰۸ق)، *مباحث الاصول*، قم: مقرر.
- صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۳۷۶ش)، *الامالی*، تهران: کتابچی.
- صدوق، محمد بن علی (۱۳۸۵ش)، *علل الشرائع*، قم: کتابفروشی داوری.
- صدوق، محمد بن علی (۱۴۰۴ق)، *عیون اخبار الرضا*، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات.
- صدوق، محمد بن علی (۱۴۱۳ق)، *من لا یحضره الفقیه*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۴۰۳ق)، *الاحتجاج*، مشهد: نشر مرتضی.
- طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۳ش)، *رجال الطوسی*، قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- طوسی، محمد بن حسن (بی تا)، *الفهرست*، نجف: المکتبه الرضویه.
- عراقی، ضیاء الدین (۱۴۲۱ق)، *کتاب القضاء*، قم: مؤسسه معارف اسلامی امام رضا (ع).
- عراقی، ضیاء الدین (۱۴۱۷ق)، *نهایه الافکار*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فضلی، عبد الهادی (۱۴۲۷ق)، *التقلید و الاجتهاد*، بیروت: مرکز الغدیر.
- فیض کاشانی، محمد بن محسن (۱۴۰۶ق)، *الوافی*، اصفهان: کتابخانه امیرالمومنین (ع).
- قهبایی، عنایه الله (۱۳۸۷ق)، *مجمع الرجال*، قم: اسماعیلیان.
- کلباسی، محمد بن محمد ابراهیم (۱۴۲۲ق)، *الرسائل الرجاليه*، قم: دارالحديث.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳ش)، *الکافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- لطفی، سید مهدی (۱۳۸۶ش)، «سند تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع)»، *مجله مطالعات قرآن و حدیث*، شماره ۱، صص ۱۴۵-۱۲۹.

لنکرانی، محمد فاضل (۱۴۱۴ق)، *تفصیل الشریعه فی شرح تحریر الوسیله - الاجتهاد و التقليد*، قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- مامقانی، عبدالله (۱۳۴۹ق)، *تنقیح المقال فی احوال الرجال*، نجف: المطبعة المرتضویه.
- مجلسی، محمد تقی (۱۴۰۶ق)، *روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه*، قم: موسسه فرهنگی اسلامی کوشانیپور.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (ع)*، بیروت: موسسه الوفا.
- مکی عاملی، علی (۱۴۱۴ق)، *دراسة فی تقلید العلم*، بیروت: دارالامیر.
- موسوی خمینی، سید روح الله (بی تا)، *کتاب البیع*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- موسوی خمینی، سید روح الله (۱۳۷۶ق)، *کتاب الطهارة*، قم: چاپخانه حکمت.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۸ق)، *غایه المامول*، قم: مجمع الفکر اسلامی.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۱ق)، *فقه الشیعة - الاجتهاد و التقليد*، قم: چاپخانه نو ظهور.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۶ق)، *المستند فی شرح العروة الوثقی*، قم: موسسه آثار الامام الخویی.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۷ق)، *مصباح الاصول*، قم: موسسه احیاء الآثار الامام الخویی.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (بی تا)، *معجم رجال الحديث*، بی جا: بی نا.
- موسوی خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ق)، *موسوعة الإمام الخوئی*، قم: مؤسسه احیاء آثار الإمام الخوئی.
- میر داماد، سید محمد باقر حسینی (۱۴۰۵ق)، *الرواشح السماویة*، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.
- میر داماد، سید محمد باقر حسینی (۱۳۸۶ش)، *شارع النجاة فی أبواب العبادات*، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت (ع).
- نجاشی، احمد بن علی (۱۳۶۵ش)، *رجال النجاشی*، قم: موسسه نشر اسلامی.
- نجفی، محمد حسن (۱۴۲۱ق)، *جواهر الکلام*، قم: موسسه دائره المعارف فقه اسلامی.
- نفیسی، شادی (۱۳۸۵ش)، «تفسیر منسوب به امام حسن عسکری (ع) در بررسی علامه شوشتری»، *مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث*، شماره ۶، صص ۹۱-۱۱۴.
- نوری، میرزا حسین (۱۴۰۷ق)، *خاتمه المستدرک*، بیروت: موسسه آل البيت (ع).

Bibliography:

The Holy Qur'an.

- Akhund Khurasani, Muhammad Kazim ibn Husayn. (1988). *Kifāyat al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt. (In Arabic)
- al-Kulaynī, Muḥammad ibn Ya'qūb. (1984). *al-Kāfī*. Tehran: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah. (In Arabic)
- al-Tafsīr al-Mansūb ilā al-Imām al-Ḥasan al-'Askarī. (1988). Qom: Madrasat al-Imām al-Mahdī. (In Arabic)
- Amoli, Mirza Muhammad Taqi. (2001). *Miṣbāḥ al-Hudā fī Sharḥ al-'Urwat al-Wuthqā*. Tehran: Author. (In Arabic)

- Ansari, Murtada ibn Amin. (1994). *al-Qaḍā' wa al-Shahādāt*. Qom: al-Mu'tamar al-'Ālamī. (In Arabic)
- Aqa Buzurg Tihrani, Muhammad Muhsin. (1985). *al-Dharī'ah ilā Taṣānīf al-Shī'ah*. Beirut: Dār al-Aḍwā'. (In Arabic)
- Araki, Muhammad Ali. (2000). *Kitāb al-Ṣalāh*. Qom: Daftar-i Mu'allif. (In Arabic)
- Balaghi, Muhammad Jawad. (1988). "Risālah Ḥawl al-Tafsīr al-Mansūb ilā al-Imām al-'Askarī." *Nūr al-'Ilm*, no. 13: 134–52. (In Persian)
- Boroujerdi, Sayyid Husayn. (1995). *Tafsīr al-Širāṭ al-Mustaqīm*. Qom: Mu'assasat Anṣāriyān. (In Arabic)
- Davari, Moslem. (1995). *Principles of Rijāl Studies*. Qom: Moalef. (In Persian)
- Faḍlī, 'Abd al-Hādī. (2006). *al-Taqlīd wa al-Ijtihād*. Beirut: Markaz al-Ghadīr. (In Arabic)
- Fayḍ Kāshānī, Muḥammad ibn Muḥsin. (1985). *al-Wāfi*. Isfahan: Kitābkhānah-yi Amīr al-Mu'minīn.
- Group of Researchers. (2002). *Mawsū'at al-Fiqh al-Islāmī*. Qom: Mu'assasat Dā'irat al-Ma'ārif-i Fiqh-i Islāmī. (In Persian)
- Ḥillī, Ḥasan ibn Sulaymān. (2003). *al-Muḥtaḍar*. Qom: Sharī'at. (In Arabic)
- Ḥillī, Ḥasan ibn Yūsuf. (1961). *Khulāṣat al-Aqwāl*. Najaf: Dār al-Dhakhā'ir. (In Arabic)
- Hosseini Tehrani, Muhammad Husayn. (1997). *Wilāyat al-Faqīh*. Beirut: Dār al-Maḥajjah al-Bayḍā'. (In Arabic)
- Ḥurr al-'Āmilī, Muḥammad ibn al-Ḥasan. (1988). *Wasā'il al-Shī'ah*. Qom: Mu'assasat Āl al-Bayt. (In Arabic)
- Ibn al-Ghaḍā'irī, Ahmad ibn Husayn. (2001). *al-Rijāl*. Qom: Dār al-Ḥadīth. (In Arabic)
- Ibn Shahr Ashub, Muhammad ibn Ali. (1960). *Ma'ālim al-'Ulamā'*. Najaf: al-Maṭba'ah al-Ḥaydariyyah. (In Arabic)
- Ibn Shahr Ashub, Muhammad ibn Ali. (2000). *Manāqib Āl Abī Ṭālib*. Qom: 'Allāmah. (In Arabic)
- 'Irāqī, Ḍiyā' al-Dīn. (1996). *Nihāyat al-Afkār*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (In Arabic)
- 'Irāqī, Ḍiyā' al-Dīn. (2000). *Kitāb al-Qaḍā'*. Qom: Mu'assasat Ma'ārif-i Islāmī-yi Imām Riḍā. (In Arabic)
- Iravani, Ali. (1991). *Nihāyat al-Nihāyah fī Sharḥ al-Kifāyah*. Qom: Daftar-i Tablighāt-i Islāmī. (In Arabic)
- Jazaeri, Sayyid Muhammad Ja'far Murawwij. (1994). *Muntahā al-Dirāyah fī Tawḍīḥ al-Kifāyah*. Qom: Mu'assasat Dār al-Kitāb. (In Arabic)
- Kalbāsī, Muḥammad ibn Muḥammad Ibrāhīm. (2001). *al-Rasā'il al-Rijāliyyah*. Qom: Dār al-Ḥadīth.
- Lankarani, Muhammad Fadil. (1993). *Tafṣīl al-Sharī'ah fī Sharḥ Taḥrīr al-Wasīlah: al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Qom: Daftar-i Intishārāt-i Islāmī. (In Arabic)
- Lotfi, Sayyid Mahdi. (2007). "The Authority of Ascribed Interpretation of Imam Hasan Askari." *Quran & Hadith Studies*, 1: 129–45. (In Persian)
- Majlisī, Muḥammad Bāqir. (1983). *Bihār al-Anwār al-Jāmi'ah li-Durar Akhbār al-A'imma al-Athār*. Beirut: Mu'assasat al-Wafā'. (In Arabic)
- Majlisī, Muḥammad Taqī. (1985). *Rawḍat al-Muttaqīn fī Sharḥ Man Lā Yaḥḍuruhu al-Faqīh*. Qom: Mu'assasah-yi Farhangī-yi Islāmī-yi Kūshānpūr. (In Arabic)
- Makkī al-'Āmilī, 'Alī. (1993). *Dirāsah fī Taqlīd al-'Alam*. Beirut: Dār al-Amīr. (In Arabic)
- Mamaqani, 'Abd Allāh. (1930). *Tanqīḥ al-Maqāl fī Ahwāl al-Rijāl*. Najaf: al-Maṭba'ah al-Murtaḍawīyyah. (In Arabic)



- Mīr Dāmād, Sayyid Muḥammad Bāqir Ḥusaynī. (1984). *al-Rawāshih al-Samāwiyyah*. Qom: Kitābkhānah-yi Āyat Allāh Mar'ashī. (In Arabic)
- Mīr Dāmād, Sayyid Muḥammad Bāqir Ḥusaynī. (2007). *Shāri' al-Najāh fī Abwāb al-'Ibādāt*. Qom: Mu'assasah-yi Dā'irat al-Ma'ārif-i Fiqh-i Islāmī. (In Arabic)
- Musavi Khoei, Sayyid Abu al-Qasim. (1990). *Fiqh al-Shī'ah: al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Qom: Chāpkhānah-yi Nū-Ẓuhūr. (In Arabic)
- Musavi Khoei, Sayyid Abu al-Qasim. (1996). *Miṣbāḥ al-Uṣūl*. Qom: Mu'assasat Ihya' Āthār al-Imām al-Khū'ī. (In Arabic)
- Musavi Khoei, Sayyid Abu al-Qasim. (1997). *Mawsū'at al-Imām al-Khū'ī*. Qom: Mu'assasat Ihya' Āthār al-Imām al-Khū'ī. (In Arabic)
- Musavi Khoei, Sayyid Abu al-Qasim. (2005). *al-Mustanad fī Sharḥ al-'Urwat al-Wuthqā*. Qom: Mu'assasat Āthār al-Imām al-Khū'ī. (In Arabic)
- Musavi Khoei, Sayyid Abu al-Qasim. (2007). *Ghāyat al-Ma'mūl*. Qom: Majma' al-Fikr al-Islāmī. (In Arabic)
- Musavi Khoei, Sayyid Abu al-Qasim. (n.d.). *Mu'jam Rijāl al-Ḥadīth*. N.p.: n.p. (In Arabic)
- Musavi Khomeini, Sayyid Ruh Allah. (1957). *Kitāb al-Ṭahārah*. Qom: Chāpkhānah-yi Ḥikmat. (In Arabic)
- Musavi Khomeini, Sayyid Ruh Allah. (n.d.). *Kitāb al-Bay'*. Tehran: Mu'assasah-yi Tanzīm va Nashr-i Āthār-i Imām Khomeinī. (In Arabic)
- Nafisi, Shadi. (2006). "Allame shushtari's study of the exegesis attributed to Imam Hasan Askari (Pbuh)." *Researches of Quran and Hadith Sciences*, no. 6: 91–114. (In Persian)
- Najafi, Muhammad Hasan. (2000). *Jawāhir al-Kalām*. Qom: Mu'assasah-yi Dā'irat al-Ma'ārif-i Fiqh-i Islāmī. (In Arabic)
- Najashi, Ahmad ibn Ali. (1986). *Rijāl al-Najāshī*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī. (In Arabic)
- Nuri, Mirza Husayn. (1986). *Khātimat al-Mustadrak*. Beirut: Mu'assasat Āl al-Bayt. (In Arabic)
- Ostadi, Reza. (1985). "A discussion about Imam Hassan Askari (AS)." *Nūr al-'Ilm*, no. 13: 118–36. (In Persian)
- Qahbā'ī, 'Ināyat Allāh. (1968). *Majma' al-Rijāl*. Qom: Ismā'īliyyān. (In Arabic)
- Rāwandī, Sa'īd ibn 'Abd Allāh. (1988). *al-Kharā'ij wa al-Jarā'ih*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Mahdī. (In Arabic)
- Ṣadr, Muḥammad Bāqir. (1987). *Mabāḥith al-Uṣūl*. Qom: Muqarrir. (In Arabic)
- Ṣadūq, Muḥammad ibn 'Alī ibn Bābawayh. (1997). *al-Amālī*. Tehran: Kitābchī. (In Arabic)
- Ṣadūq, Muḥammad ibn 'Alī. (1984). *Uyūn Akhbār al-Riḍā*. Beirut: Mu'assasat al-A'lamī li-l-Maṭbū'āt. (In Arabic)
- Ṣadūq, Muḥammad ibn 'Alī. (1992). *Man Lā Yaḥḍuruhu al-Faqīh*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī. (In Arabic)
- Ṣadūq, Muḥammad ibn 'Alī. (2006). *'Ilal al-Sharā'i'*. Qom: Kitābfurūshī-yi Dāvarī. (In Arabic)
- Sanad, Muhammad. (2008). *Buḥūth fī Mabānī 'Ilm al-Rijāl*. Qom: Madīn. (In Arabic)
- Sanad, Muhammad. (2015). *Sanad al-'Urwat al-Wuthqā: al-Ijtihād wa al-Taqlīd*. Tehran: Dār al-Kūkh. (In Arabic)
- Seifi, Ali Akbar. (1994). *Dalīl Tahrīr al-Wasīlah: Ihya' al-Mawāt wa al-Luḡṭah*. Qom: Jāmi'at al-Mudarrisīn. (In Arabic)

- Shahid al-Awwal, Muhammad ibn Makki. (1993). *Ghāyat al-Murād*. Qom: Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī. (In Arabic)
- Shahid al-Thani, Zayn al-Dīn ibn Ali. (1997). *Munyat al-Murīd*. Qom: Daftar-i Tablīghāt-i Islāmī. (In Arabic)
- Shahid al-Thani, Zayn al-Dīn ibn Ali. (2000). *Kashf al-Rībah*. Beirut: Lubnān. (In Arabic)
- Subhani, Ja'far. (1989). *Kulliyāt fī 'Ilm al-Rijāl*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī. (In Arabic)
- Subhani, Ja'far. (1997). *Niẓām al-Qaḍā' wa al-Shahādah*. Qom: Mu'assasat al-Imām al-Ṣādiq. (In Arabic)
- Subhani, Ja'far. (n.d.). *Uṣūl al-Ḥadīth wa Ahkāmuhu fī 'Ilm al-Dirāyah*. Qom: Nashr-i Islāmī. (In Arabic)
- Ṭabarsī, Aḥmad ibn 'Alī. (1983). *al-Ihtijāj*. Mashhad: Nashr-i Murtaḍā. (In Arabic)
- Torabi Shahrzaei, Akbar. (2011). *A Study of Rijāl Studies*. Qom: al-Muṣṭafā International Translation and Publication Center. (In Persian)
- Ṭūsī, Muḥammad ibn al-Ḥasan. (1994). *Rijāl al-Ṭūsī*. Qom: Mu'assasat al-Nashr al-Islāmī. (In Arabic)
- Ṭūsī, Muḥammad ibn al-Ḥasan. (n.d.). *al-Fihrist*. Najaf: al-Maktabah al-Riḍawiyyah. (In Arabic)
- Tustari, Muhammad Taqi. (1981). *al-Akhbār al-Dakhīlah*. Tehran: Maktabat al-Ṣadūq. (In Arabic)